

نظری تازه بر عرفان و تصوف

مجلس دهم

سؤال و جوابی است بین یک جوینده و یک عارف

گفتم فرمودید در طریقه‌ی تصوف اسلامی جوینده محتاج به یک مرشد است . چگونه چنین مرشدی را میتوان به دست آورد؟

فرمود امروز مشکل بزرگ طالبین تصوف همین پیدا کردن قطب ، پیر ، شیخ یا مرشد است . همانطور که قبلاً " گفته بودم و تو هم اینک به آن اشاره کردی در تصوف اسلامی داشتن راهنمایی را شرط لازم میدانند و تمام عرفا به این نکته اشاره کرده‌اند . باز هم قبلاً " اشاره کردم که شیخ طریقت باید به دست شیخ یا پیری مشرف شده باشد که پیدا " بعد ید بتواند سلسله‌ی خود را به پیغمبر اسلام (ص) برساند . شرط دیگر این است که شیخ قبل از وفات خلیفه و جانشین خود را تعیین کرده باشد . متأسفانه در این شرط ثانی اغلب در طول ادوار مسامحه‌هایی شده و در نتیجه مشکلاتی پیش آمده است . یعنی بسا اتفاق افتاده که قطب از مریدان خود عده‌ای را به سمت شیخی انتخاب کرده است ولی به طور مسلم یکی از آنها را به عنوان خلافت منصوب نکرده است . همین غفلت یا مسامحه یا هر چه میخواهی اسم آن را بگذاری باعث شده است که یک یا چند نفر ادعای جانشینی قطب متوفی را نموده‌اند و سلسله منشعب شده است و این اختلاف تا دوره‌ی ما هم کشیده شده .

بدیهی است که اگر از ابتدا چنین اختلافی پیش نیامده بود فقط میبایستی یک سلسله تصوف وجود داشته باشد . ولی بطوری که میدانی عده‌ی سلسله‌ها زیاد است و اغلب هم هیچکدام سلسله‌های دیگر را قبول ندارند همین پیش آمد موجب تفرقه و ضعف مکتب تصوف شده است .

در یکی از مذاکرات قبلی اشاره کردم ادعای اینکه در تمام روی کره‌ی زمین یک نفر قطب هست و تمام صوفیان باید پیرو او باشند اگر در اصل موضوع هم تردید نکنیم با اوضاع و احوال امروزی دنیا جور در نمی‌آید و قدمای مشایخ هم چنین ادعائی نداشته‌اند

ولی بعضی ها گفته‌اند که اولیاء در عالم سید و پنجاه وشش نفرند و چون یکی از آنها از بین برود دیگری بجای او گماشته میشود . این سید و پنجاه وشش نفر شش طبقه‌اند .

۱- سید نفر هستند . ۲- چهل نفر . ۳- هفت نفر . ۴- پنج نفر . ۵- سه نفر . ۶- یک نفر که قطب است و عالم به وجود او برقرار است . اعضاء هر یک از طبقات اسامی دارند که از ذکر آن صرف نظر میکنم . چون قطب از دنیا برود یکی از سه تن جانشین اومیشود و از طبقه زیر یکی جانشین او میشود تا آخر و میگویند اگر به تدریج تمام این سید و پنجاه وشش نفر از بین بروند و قطبی هم بماند عالم برافتد و آن آخر الزمان است . در این سلسله مراتب زیر دستان بالادستان را میشناسند . این طبقه بندی به نظر من بیشتر جنبه‌ی خیالی دارد و همانهایی که ذکر این طبقات را کرده‌اند تا آنجا که من خوانده‌ام خود ادعا نکرده‌اند که در کدام طبقه بوده‌اند . باری در این زمینه صحبت بسیار است و عملاً " ما رابه جایی نمیرساند . شاید این حرفها جنبه‌ی الهامی اشراقی دارد و مشایخ در عالم معنی از این افراد کسب فیض میکرده‌اند . چون نمیخواهم تورا سردر گم کنم صریحاً " میگویم که من از این حرفها درست سردر نیاورده‌ام .

پس برگردیم به جنبه‌ی عملی کار . مطابق اصول تصوف اسلامی مرید باید پیروی داشته باشد که او را دستگیری و راهنمایی کند و همینطور که گفتم این پیر باید دستش به دست پیر دیگری رسیده باشد و از آن پیر به مقام شیخی و اجازه دستگیری از جویندگان ارتقاء یافته باشد . حالا به نظر من اشکالی ندارد اگر پیروی از دنیا برود و به طور صریح از طرف خود خلیفهای برتگزیده باشد مشایخ آن پیر به دستگیری مریدها اقدام نمایند .

به شرط اینکه در انجام این وظیفه‌ی خطیر یکدیگر را تخطئه نکنند بلکه در عوض هم خود را معطوف به تربیت مریدان نمایند . شرط دیگر اینکه در انجام این وظیفه هدف آنها به جمع مرید و باز کردن دکان منجر نشود . میگویند شیخی از ابوالحسن خرقانی (رح) پرسید اجازه هست تا خلق را دعوت کنم ؟ فرمود مبادا که به خود دعوت کنی . گفت ای- استاد آیا میشود خلق را بخود دعوت کرد ؟ جواب داد آری اگر دیگری دعوت کند و تو را خوش نیاید بخود دعوت کرده باشی . در این مقال یک دنیا اندرز و نکوهش برای مشایخ امروزه است .

مطلب را روشن تر بگویم اگر شیخی واقعا " راه پیموده باشد و راهی به عالم معنی یافته باشد و به دستگیری موظف شده باشد دیگر در این فکر نیست که دیگران چه میکنند . او راه خود را میروند و به دیگران خرده نمیگیرد و از طعن آنان نیز متأثر نمیشود . این است حقیقت مقام شیخ . نکته‌ای دیگر این مشایخ در مقام مساوی نیستند و هر یک به قدر استعداد خود از این خوان بی کران الهی نعمت برده‌اند . اگر بیش از آنچه در چنته دارند ادعا کنند

کفران نعمت کرده‌اند. در نتیجه مریدان را سرگردان خواهند ساخت و در ساخت کبریا جواب گو خواهند بود. بسیاری از مشایخ چون مریدی را به قدر توانائی تربیت کرده و او را مستعد تربیت بیشتری یافته‌اند عاقبت به او گفته‌اند که من بیشتر چیزی ندارم که به تو تعلیم دهم بهتر است دست به دامن شیخی زنی که مقامش از من بالاتر باشد. جان من قربان چنین مردان با انصاف و وظیفه‌شناس باد.

بعضی از مشایخ (البته عده‌ی آنها زیاد نیست) خود را اویسی مینامند و میگویند سلسله‌ی آنها به صورت ظاهر دست به دست به پیغمبر اکرم نمیرسد بلکه بلاواسطه و به طور اشراق با حضرت محمد (ص) ارتباط حاصل کرده‌اند. چون اویس قرنی (رح) بدون درک حضور پیغمبر با آن حضرت ارتباط حاصل نمود از این جهت این مشایخ هم خود را اویسی مینامند. من منکر این امکان نیستم که شخصی بتواند در عالم معنی با پیغمبر یا ولی ارتباط حاصل نماید و بعد مأمور دستگیری شود ولی اثبات این ادعا آسان نیست و ممکن است هر شخص نااهلی صرفاً برای جمع مرید چنین دعوی نماید و فقط میگویم اهدنا للصراف المستقیم. حالا باز برگردیم به اصل مطلب یعنی یافتن پیری که در خدمت او به فقر مشرف شویم و در تحت تعلیم او قرار گرفته‌ایم. راه معرفت شویم. اول این نکته را بگویم اشخاص مختلفند اشخاصی را میشناسم که نسبت به پیر خود اعتقادی بی پایان دارند و هر روز از او کراماتی نقل میکنند. بعضی دیگر که نزد همان پیر مشرف شده‌اند نسبت به او احترام دارند ولی اعتقادشان به محکمی دسته‌ی اول نیست. دسته‌ی سوم هم هستند که میگویند پس از سالها خدمت همان پیر چیزی دستگیرشان شده‌است. این اختلاف یک قسمت مربوط به عوالم روحی و عاطفی اشخاص است و باید بی پرده بگویم که بعضی بواسطه تأثر پذیری و سادگی و زود باوری و استعداد روحی خاص زود تحت تأثیر قرار میگیرند و دسته‌ی دیگر که فکر استدلالی آنها بر فکر عاطفی شان میچربد به آسانی زیر بار نمیروند. کسانی را میشناسم که راجع به پیری در بست تسلیم هستند و نسبت به همان پیر دیگران بی اعتقادند. بعضی از مشایخ هم وقتی نمیتوانند مرید را در حیطه‌ی تسلط خود قرار دهند میگویند این مرد از موهبت الهی بی بهره‌است. حال ملاحظه میکنی که برای جوینده‌ی چه مشکلاتی در کار است. البته کمال مطلوب آن است که پیری صاحب چنان قدرت باطنی باشد که بتواند هر مریدی را به اصطلاح برباید و تحت تأثیر و تعلیم خود قرار دهد. من در این دوران چنین مرشدی را که صاحب چنین قدرتی باشد سراغ ندارم ولی امکان وجود چنین شخص یا اشخاص را هم انکار نمیکنم.

راه عملی که من پیشنهاد میکنم این است که اگر پیری را در نظر گرفتی اول چند بار قبل از مشرف شدن و بدون تعهد با او مذاکره کنی و چون هنوز مرید او نیستی و مقید به

صواب‌معمول نمی‌باشی می‌توانی بی پرده‌تر صحبت کنی و با اطلاعاتی که تا بحال به دست آورده‌ای و پس از پیمودن مکتب مقدماتی تصوف که من راه آنرا به طور روشن به تونشان خواهم داد مرشد آینده خود را اول مورد آزمایش قرار دهی و به اصطلاح عوام بگویی چند مرده حلاج است (از ساحت مشایخ با استعمال این اصطلاح پوزش میطلبم) چون میدانم بقدر کفایت پخته شده‌ای در عین اینکه نباید شکاک باشی زود باور هم نیستی می‌توانی معیار خوبی از مرشد آینده‌ات به دست آوری. اگر دیدی که این مرشد از گفتگوهای سر راست و بی پرده سرباز می‌زند و نخوت می‌فروشد بدان که بکارت نمی‌خورد و اگر بالعکس حاضر شد که با خوشروئی و وسعی صدر با تو که مبتدی هستی صحبت کند باعث امیدواری است .

من برای اینکه راه را برای تو آنقدر که ممکن است روشنتر سازم آنچه عرفا راجع به شرایط و صفات پیر نوشته‌اند بطور خلاصه نقل میکنم تا چراغی فرا راهت باشد و آزمایش برایت آسان تر شود .

اول این را بدان بعضی از عرفا طالبان طریق تصوف را به سه قسمت کرده‌اند اول صوفی دوم متصوف و سوم مستصوف . صوفی واقعی آن است که از خود فانی و به حق باقی باشد . از تسلط طبایع (یعنی همان غرائز که قبلا گفتم) برهد و به حقیقت حقایق بپیوندد . این آن کسی است که راه سلوک را پیموده باشد . متصوف آن است که میخواهد خود راه درجه‌ی صوفی برساند و مایل است در راه سلوک قدم گذارد و ما او را در این مذاکرات جوینده نام نهاده‌ایم مستصوف آن کسی است که در بی جمع مال و منال و کسب شهرت دنیوی خود را بصورت صوفی در آورده است . خداوند ما را از شر این دسته که در راه جویندگان ساده لوح دام نهاده‌اند محفوظ دارد . هجویری میگوید : صوفی صاحب وصول بود . متصوف صاحب اصول و مستصوف صاحب فصول . راجع به تصوف ابوالحسن فوشنجه (رح) نیکو فرموده " اسم تصوف امروز نامیست بی حقیقت پیش از این حقیقتی بود بی نام یعنی اندر وقت صحابه و سلف این اسم نبود و معنی در هر کسی موجود بود . اکنون اسم هست و معنی نی . یعنی معاملات معروف بود و دعوی مجهول . اکنون دعوی معروف باشد و معاملات مجهول " توجه کن این گفته از هزار سال پیش است و از همان زمان آثار فساد در این طریقت راه یافته بود و چقدر مشکل است که امروز ما از آن احتراز کنیم و راه راست را از کج تشخیص دهیم .

اما شرایط ولی مرشد . چنین مردی آئینه الهی است و هیچ کمالی از او مفقود نیست . صاحب اخلاق مرضیه است و از خصال ذمیه منزّه است . چنانکه ذکر شد دست او بمرادی رسیده است و به الهام غیبی ما مورتکمیل جویندگان راه طریقت شده است . عالم است نه به علوم ظاهری بلکه از علمی که ناشی از نور حضور است ، اصل این علم موهبت الهی است

و بدست نیاید مگر به خدمت و اخلاص . ولی مرشد آنچه به مرید میگوید خود به آن عمل میکند و به تعلیمات خود معتقد است . به مبداء و معاد اعتقادی خلل ناپذیر دارد . مردی است با تقوی و از هر چه منافی عقل و شریعت است میپرهیزد . از دنیا کناره گیر است و به این معنی زاهد است . در اعمال و افکار خود به منتها درجه صادق است چه اگر کوچکترین ضعفی از او بروز کند موجب سرخوردگی مرید خواهد شد . صاحب همت عالی است از این راه سر - مشق مریدان است . راجع به اعمال مریدان با گذشت است و نمونه‌ی سخاو کرم است . ذخائر دنیا به نظرش هیچ نماید و هر چه به او رسد به مصرف مستمندان و محتاجان میرساند . ولی مرشد قوی دل است و خاطرش از هیچ پیش آمدی متغیر نشود . پایداری او در حوادث بی انتهاست و این صف راهنمای تمام مریدان خواهد بود که همه در سیر شجاع باشند و چون بیدی از باد نلرزند . ولی مرشد ستار است راز کسی را فاش نمیکند و اگر از مریدی لغزش دید پرده پوشی میکند . این خلاصه‌ای بود از مشخصات ولی مرشد که رهنمون مریدان باشد .

اما وظیفه‌ی مرشد نسبت به مرید . مرشد در تربیت مرید در ابتدای کار کمال محبت نسبت به مرید ابراز میدارد و لغزشهای کوچک و انحرافات مرید را ندیده میگیرد و بانرمی و ملاحظت به او تذکر میدهد . او را نصیحت‌نماید مباد که از اول مرید سرخورده و مأیوس شود . مرشد مریدان را به ادب راه میبرد و زنگ غفلت از آئینه‌ی دل آنها میزداید . خود را به زندگی مرید علاقه‌مند نشان میدهد و به درد او میرسد و از هیچ کمکی دریغ نمیکند . عیب مرید را در حضور سایرین بر ملا نمیسازد . همینکه مرید در سیر پیشرفت نمود مرشد بیشتر سختگیری نشان میدهد و غفلت‌ها را گوشزد میسازد و اگر مرید تکرار کرد باز بیشتر سختگیری میکند . زیرا اگر طلب واقعی در مرید نباشد وقت مرشد بیهوده تلف میشود و از تربیت دیگران باز میماند . مرشد باید به تدریج به مرید بفهماند که راه دشوار است و برای پیشرفت همت و ارادت لازم است . اگر مکاشفه و حالاتی به مرید دست دهد باید به عرض مرشد برساند زیرا با سهامی شود که حالات شیطانی است و جنبه هذیان دارد . مرشد باید مراقب باشد که مرید در راههای غلط گمراه نشود . اگر مرشد وظائفی برای مرید مقرر میسازد باید اصرار ورزد که مرید به آن وظائف عمل نماید و غفلت جانش شمارد . مرشد باید برای مراحل اول تربیت آنها را به پیران صحبت بسپارد . این پیران نواب مرشد هستند که دستورهای او را در تربیت و راه بردن مریدان انجام میدهند . مرشد در مجالسی که تمام مریدان جمعند صحبت بقدر فهم آنها میکند و به تدریج آنها را به دو طبقه منقسم میسازد اول مجلس اصحاب که مرشد از نتایج اذکار و خلوت و فواید ریاضت صحبت میکند و در بیان این معانی باید مریدان را بسرشوق آورد که بیشتر به سیر و پیشرفت راغب شوند . دیگر مجلس خاص

که مخصوص مریدان پیشرفته است. در اینجا مرشد نسبت به مرید سخت‌تر می‌شود و غفلت آنها را گوشزد میکند و در انجام وظایف و دستورها توقع بیشتری نشان می‌دهد و در همین مجلس است که مریدان مکاشفات و حالات خود را برای مرشد بیان می‌کنند و تمنای راهنمایی مینمایند. در دوره‌های گذشته که مریدها در خانقاه‌ها جمع بودند وظایف آنها خیلی مشکل‌تر بود و در واقع با اصطلاح امروز کار مریدان "تمام وقت" بود ولی در دوران ما طور دیگری باید رفتار کرد. نه میتوان مرید را بطوری که اغلب امروز معمول است پس از تشرف سر خود گذارد و نه میشود تمام وقت او را مشغول کرد. پس مرشد واقعی باید تشخیص دهد چگونه باید در تربیت مریدان کوشید که هم به زندگی عادی خود برسند و هم به وظایف درویشی عمل نمایند تا با اجتماع امروزی دنیا جور در آید. اگر مرشد به این نکات توجه نماید میتواند در بسط تصوف خدمتی بسزا انجام دهد.

چون صحبت از خانقاه شد باید مختصری توضیح دهم در خیلی قدیم خانقاه وجود نداشت و درویشان در خانه‌ی مرشدان جمع میشدند. این رویه ساده و بی پیرایه بود. چون تصوف انبساط یافت خانقاه‌ها دایر شد. انضباط و مقررات تازه‌ای بوجود آمد و مکتب درویشی صورت مدون‌تری بخود گرفت. در ابتدا این رویه موجب پیشرفت بود چون در سراسر کشورهای اسلامی وجود خانقاه‌ها کانونی برای جمع شدن درویشان بود و درویش مسافری همیشه میتواند به خانقاهی در سر راه خود فرود آید و از محضر درویشان استفاده برد. متأسفانه این رویه دیری نپائید و خانقاه‌ها تبدیل به مرکز جمعی درویش‌نمای تن‌پرور نسبتاً بحدی که جمعی تصور کردند تصوف چیزی غیر از عرفان است و درویشان خانقاه‌ی به سوء رفتار مشهور شدند. این تجمع اشخاص نامناسب زیر لوای مرشدی که کارش دکان‌داری شده بود موجب حملاتی از طرف متفکران نسبت به خانقاه‌ها شد. باید گفت که اگر خانقاه‌ها خوب اداره شده بود با وسائل مالی که از راه وقف در اختیار داشتند و به وسائل زندگی مجهز بودند میتوانستند کانونهای بسیار مفیدی برای تربیت درویشان و اشاعه‌ی تصوف بشوند.

وظایف مشایخ و پیران طریقت خیلی مفصل است که من از تطویل آن خودداری میکنم همینقدر هم که گفتم برای راهنمایی جویندگان است که کم و بیش براهی که در پیش دارند آشنا شوند والا وظیفه بعهده‌ی خود مشایخ است و آنها از من بهتر میدانند.

اما وظایف مرید . پس از آنکه جوینده‌ی خاطر جمع شد که مرشد کاملی انتخاب نموده است دیگر باید خود را در بست در اختیار و تحت تعلیمات او قرار دهد. در او امر و دستورهای او به استدلال عقلی متوسل نشود. سؤال بیجا ننماید و اگر دستوری به نظرش غریب آمد چون و چرآن کند و کاملاً در انجام آن بکوشد.

اگر گاهی حالت شک و فتور به او دست بدهد با کمال عجز به عرض مرشد برساند و از او استمداد و چاره جوئی کند. مرشد کامل میدانند چگونه شک زدائی کنند و شوق مرید را زیادتی بخشند. باقی وظائف مرید را مرشد به موقع خود به او تعلیم میدهد.

مریدان یک شیخ باید مانند برادر با هم معاشرت کنند و نسبت بیکدیگر صمیمیت واقعی داشته باشند به دردی یکدیگر برسند و از کمک و مساعدت نسبت به اخوان از هیچ فداکاری فروگذار ننمایند. اگر مریدی نسبت به مرید دیگر کدورتی داشت در دل نگیرد و با کمال صداقت آنرا با طرف در میان گذارد و در رفع آن کوشا باشد. هر اختلافی که میان مریدان پیش آید خود بحل آن بکوشند و اگر نتوانند در مرحله آخر از شیخ استمداد کنند. هیچ مریدی نباید بغیر درویشی از برادران خود شکوه کند یا غیبت نماید که این بزرگترین علامت نابرداری هاست. یگانگی برادران باید با هم طوری باشد که در حضور یکدیگر بلند فکر کنند یعنی آنچه در دلشان میگذرد به زبان آرند و از هم چیزی پنهان ندارند. پیشرفت این هدف یکی از مهمترین اصول بسط تصوف در امور اجتماعی یک قوم است که تمام مانند برادران حقیقی با یکدیگر رفتار نمایند.

گمان دارم در این ده مجلس که با هم صحبت کردیم راجع به معنی عرفان و تصوف و هدف آن به قدر کافی توضیح دادم حالا وقت آن رسیده است که در جلسات بعد وارد مکتب مقدماتی عملی تصوف شویم.

من در مذاکرات آینده سعی میکنم راه را برای روشن سازم و با تمرینات عملی پله پله از این نردبان معرفت بالا برویم. خواهی دید که این تمرینات زیاد مشکل نیست و وقت زیادی هم لازم ندارد و از هر حیث با کسی که در دنیای امروزه زندگی میکند متناسب است و جویبده راه از کسب و کار باز نمیدارد. چیزی که لازم است شوق و پشتکار است. حوصله و پیگیری لازم است. یقین دارم اگر این تعلیمات را بکار بندی و در وسط راه از قافله خارج نشوی پشیمان نخواهی شد و نتایجی که به دست میآوری بیش از آن خواهد بود که امروز انتظار داری. ان شاء الله.

آئین میزبانی و مهمانی

عنصر المعالی در کتاب قابوسنامه به فرزند خود آئین مهمانی را چنین یاد میدهد و توصیه میکند: "... بنگر تا بیک ماه چند بار میزبانی خواهی کردن آنکه سه بار خواهی کردن یک بار کن و نفقاتی که در آن سه مهمانی خواهی کردن در یک مهمانی کن تا خوان تو از همه عیبی بری بود و زبان عیب جویان بر تو بسته بود. و چون مهمانان در خانه تو آیند هر کسی را پیشباز همی رو و تقریبی همی کن اندر خورایشان و تیمار هر کسی بسزاهمی دار. "